

کربلا؛ بازجُستِ سعه‌ی صدرِ گمشده

بسم الله الرحمن الرحيم

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ»

از آن جایی که حضرت محمد ﷺ غم ملتی را می‌خوردند که در زمان جاهلیت کینه و دشمنی سراسر وجودشان را فرا گرفته بود و این حالت در سراسر جهان حاکم بود و از آن جایی که خداوند به حکم ربوبیت‌اش خواست بشریت را هدایت کند و رجوع به حقیقت را به جای دشمنی و کینه بنشانند تا انسان‌ها متوجه‌ی گوهر وجودی خود شوند و به همدیگر محبت بورزند؛ خداوند حضرت محمد ﷺ را به پیامبری برگزید.

با اسلام آوردن مردم جزیره العرب صمیمیت و محبت سراسر وجود مردم را فرا گرفت^۱ ولی متأسفانه با رحلت رسول خدا ﷺ آرام آرام آن صمیمیت‌ها و ایثارها رفت و با حاکمیت بنی‌امیه کینه و دشمنی در جامعه‌ی اسلامی به اوج خود رسید. این‌جا بود که اصحاب رسول خدا ﷺ به‌خصوص اهل‌البیت آن حضرت ﷺ به فکر چاره بودند که چگونه تاریخ اسلام را به بستر اصلی خود برگردانند.

حال در رابطه با «صمیمت از دست‌رفته» و «بازجُستِ سعه‌ی صدرِ گمشده»،

مطالب زیر تقدیم می‌گردد:

^۱ - به برخورد انصار با مهاجرین و تقسیم اموال خود با مهاجران، و یا قضیه‌ی «يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر/۹) خودشان به آن آب در آن خونریزی و تشنگی نیاز داشتند، ولی دیگری را بر خود ترجیح دادند؛ نظر شود.

۱- در کربلا دو جبهه در مقابل یکدیگر ایستاده‌اند که هر دو خود را مسلمان می‌دانند با این تفاوت که یک جبهه تنها فهم خود از اسلام را حق می‌داند و هر فهم دیگری غیر از فهم خود از اسلام را به شدت نفی و تکفیر می‌کند، و آن جبهه‌ای است به فرماندهی عمر سعد، یعنی امام جماعت مردم کوفه. جبهه‌ی دیگر جبهه‌ای است که غم گمراهی مخالفان را می‌خورد و تلاش دارد آن‌ها را متذکر انحراف‌شان بکند، و آن جبهه‌ای است به فرماندهی حضرت امام حسین (علیه‌السلام) فرزند پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله».

۲- جبهه‌ی عمر سعد تحمل غیر خود را ندارد و تنها فهم خود از اسلام را اسلام می‌داند و جبهه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) غیر خود را با همه‌ی افراط‌کاری‌هایش، فریب‌خورده می‌داند و معتقد است با نظر به سعه‌ی اسلام، امید آن هست که آن‌ها اصلاح شوند، هرچند تأییدشان نمی‌کند، ولی تا آن‌جا که ممکن است آن‌ها را تحمل می‌نماید.

۳- جبهه‌ی عمر سعد گمان می‌کند حقیقتاً بر حق است و بر حق دارد تأکید می‌کند، در آن حدّ که حضرت سجاد (علیه‌السلام) در این رابطه می‌فرماید: سی هزار نفر در کربلا جمع شدند «وَكُلُّ يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِدَمِهِ» و همه به قصد قربت، فرزند پیغمبر را کشتند. و یا خود عمر سعد به لشکر خود می‌گوید: «يَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَ بِالْجَنَّةِ آبْشِرِي» ای لشکر خدا قیام کنید، بشارت باد شما را به بهشت. یا در مورد عبدالله جویره داریم؛ روز عاشورا، امام حسین (علیه‌السلام) را صدا زد. امام فرمودند: «چه می‌گویی؟» گفت: «تو را به آتش جهنم بشارت می‌دهم». امام فرمودند: «من نزد پروردگاری آمرزنده و شفيعی بزرگ، و از خیری به سوی خیری دیگر خواهم رفت. تو کیستی؟» گفت: «من ابن جویره هستم». امام دست به سوی آسمان بلند

کردند و عرضه داشتند: «خداوند! او را به آتش دوزخ بیفکن.» ابن جویره خشمگین شد و به سوی امام حمله‌ور شد. اما پایش در رکاب اسب لغزید و از اسب آویزان شد. اسب فرار می‌کرد و سر جویره به سنگ‌ها و خارهای بیابان می‌خورد. طولی نکشید که بدنش تکه پاره شد و به درک واصل گشت. (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۷)

همه‌ی موارد فوق حکایت از آن دارد که این افراد خود را دین‌دار می‌دانسته‌اند و به پشتوانه‌ی عقایدشان به چنین جنایتی دست زدند.

۴- تفاوت اصلی دو جبهه‌ی مذکور در تفاوت رجوع آن‌ها به خداوند بود که یک جبهه نظر به حقیقت دارد و در دل آن حقیقت، عبادات را وسیله‌ی اُنس بیشتر با خدا می‌یابد و جبهه‌ی دیگر، اسلام را در همان ظاهر خلاصه کرده و نهایتش به باورهای ذهنی خود راضی است.

قرآن در وصف اهل‌البیت «علیهم‌السلام» می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه / آیات ۷۹-۷۷) آن‌ها با حقیقت قرآن که در کتاب مکنون است، مأنوس می‌باشند و الفاظ قرآن را اشاراتی به سوی حقیقت می‌دانند. در حالی که طرف مقابل اهل‌البیت «علیهم‌السلام»، همچنان که عرض شد در ظاهر قرآن و دین متوقف‌اند. بنابراین جنگ، جنگِ دو نحوه دینداری است که در بطن اسلام صورت می‌گیرد. یک نوع اسلام که برای انسان کبر و کینه و عُجب می‌آورد و یک نوع اسلام که برای انسان دلسوزی و محبت و تواضع و ایثار به بار می‌آورد.

حال اگر شما به دنبال حق هستید ملاحظه کنید در کجای این عالم باید حق را بیابید؟ چون مسئله ابوسفیان‌ها این نبود که حق را بیابند و برایشان مهم نبود که حق و باطل در این عالم مساوی نیست و چون گرفتار چنین نگاه غلطی بودند، به قرآن و پیام آن نظر نکردند. اصلاً متوجه نبودند این عالم، قواعد و سنت‌های خاصی دارد و

به همین جهت وقتی هم که شکست می‌خورند باز موضوع را در همان فضایی که بودند تحلیل می‌کردند. مشکل جهان استکبار همیشه همین بوده و هست و قرآن آمده است به ما بگوید صحنه حیات را طور دیگری باید نگاه کنید و متوجه‌ی نظم حساب‌شده‌ی آن باشید. چیزی در عالم نهفته است بالاتر از آن چیزی که سیاسیون سیاست‌زده می‌پندارند.

۵- وقتی انسان نظر به حقیقت داشته باشد هرکس را به اندازه‌ای که با آن حقیقت نسبت دارد، ارج می‌نهد. ولی آن کسی که تنها در ظاهر دین و در ظاهر الفاظ قرآن متوقف است، هرکس را تنها در رعایت قالب دین و الفاظ قرآن ارزیابی می‌کند و متوجه‌ی درجات کمال انسان‌ها نیست. در این نگاه عظمت معنوی حضرت اباعبدالله «علیه السلام» دیده نمی‌شود و به عنوان کسی که بر یزید به عنوان حاکم کشور خروج کرده، واجب القتل می‌گردد.

۶- رجوع به حقیقت، شدت و ضعف دارد و توحید، راهی است به سوی اصل اصل‌ها و بنیاد هر موجودی و از جمله بنیاد انسان. و هرکس که به سوی خداوند یعنی به سوی اصل اصل‌ها و بنیاد هر موجودی سیر کند؛ به اصل خود که اصل همه‌ی عالم هستی می‌باشد، سیر کرده و این چیزی است که در جبهه‌ی مقابل امام حسین «علیه السلام» گم شده بود و امام با نهضت خود عملاً جهان اسلام را متوجه‌ی این امر نمودند و گوهر اصلی نهضت اباعبدالله «علیه السلام» در این رابطه قابل تأمل است که در باور توحیدی باید به اصل وجود همه‌ی عالم نظر کرد.

۷- این که گفته‌اند به اسم دین، جنایت‌هایی واقع می‌شود که حتی از طریق فرهنگ‌های منحط غیر دینی واقع نمی‌شود؛ به جهت تصویری است که دین‌داران سطحی از دین دارند، لذا نظر به حقیقتی که دین متذکر آن است، ندارند و تنها در محدوده‌ی مفاهیم دینی و ظاهر دین متوقف‌اند. غافل از این که دین آمده تا انسان‌ها

متوجه‌ی جهان گشوده‌ی معنویت باشند یعنی جهانی که در ازای عبودیتِ حضرت حق، در مقابل‌شان گشوده می‌شود. به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ» (اعراف/۴۰) آن‌هایی که آیات الهی را تکذیب می‌کنند و در مقابل حقیقت آن استکبار می‌ورزند، درهای آسمان به سوی‌شان گشوده نمی‌شود. در نتیجه تنها در محدوده‌ی جهان کمیت‌ها متوقف می‌مانند و گرفتار انواع پوچی‌ها می‌شوند.

۸- حضرت صادق (علیه‌السلام) در مورد قرآن می‌فرماید: «كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ» کتاب خدای عز و جل دارای چهار چیز است: «عبارت»، «اشارت»، «لطایف» و «حقایق». «عبارت» برای عوام است و «اشارت» برای خواص و «لطایف» برای اولیاء و «حقایق» برای انبیاء. مشکل دشمنان اباعبدالله (علیه‌السلام) آن بود که تنها در عبارات قرآن متوقف بودند و مراتب بالاتر قرآن را انکار می‌کردند.

۹- نظر به اسمای الهی و مظاهر آن و عبور از مفاهیم، عاملی است تا انسان با حقایق اسماء در آینه‌ی مخلوقات روبه‌رو شود. قرآن در آیات ۳۶ و ۳۷ سوره‌ی جاثیه می‌فرماید: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۳۶﴾ وَ لَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» این یعنی کمالات الهی را که در زمین و آسمان هستند و مورد حمد انسان قرار می‌گیرند و نیز کبریایی او را، در آینه مخلوقات بنگریم و در همین مخلوقات با حقیقت مأنوس شویم.

۱۰- قرآن در رابطه با تحمل سایر ملل و سایر افکار، به پیامبر خدا «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» می‌فرماید: «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ» (جاثیه/۱۴) ای پیامبر! به

مؤمنین بگو نسبت به کسانی که امیدی به ایّام الله ندارند، اغماض داشته باشند و نسبت به آنها سخت گیری نکنند. و این حکایت از آن دارد که باید با آن‌هایی که مانند مسلمانان به برزخ و قیامت و یا به ایّام الله حاکمیت حق در جهان امیدوار نیستند، با اغماض برخورد شود. این نشان زنده بودن اسلام است که در هر مرحله از حضور تاریخی خود در عین پایداری در اصول، مطابق آن زمانه به میدان می‌آید.

به عنوان نمونه در قرآن داریم: «الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَ طَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (مائده/۵) در این روز و روزگار - سال ۱۱ هجرت - طیبات برای شما حلال است و طعام اهل کتاب نیز برای شما حلال می‌باشد و زنان مؤمن و زنان اهل کتاب برای شما حلال است. این بدان معناست که وقتی شرایط، تاریخی تغییر کند نحوه‌ی حضور اسلام در بین ملل و جوامع نیز تغییر می‌کند در آن حدّ که تا دیروز ازدواج با زنان اهل کتاب را ممنوع کرده بود و امروز ازدواج با آنها را بدون آن که لازم باشد مسلمان شوند، اجازه می‌دهد. زیرا سیطره‌ی فرهنگی اسلام پس از یازده سال آن‌چنان قدرتمند شده است که نه تنها هضم فرهنگ یهود و نصارا نمی‌شود، بلکه آن‌ها را در خود هضم می‌کند بدون آن که نیاز باشد آن‌ها دین خود را تغییر دهند. این نحوه حضور تاریخی در روحیه‌ی منجمد جبهه‌ی مقابل امام حسین «علیه السلام» وجود ندارد، همچنان که امروز سلفی‌گری مقابل انقلاب اسلامی ایستاده است. ولی انقلاب اسلامی با سعه‌ی توحیدی خود طوری با سایر ملل برخورد کرده که در شهادت حاج قاسم سلیمانی بسیاری از مردم جهان با انقلاب اسلامی همدردی کردند. در این شرایط است که باید از سعه‌ی توحیدی انقلاب اسلامی غفلت نکرد و بسیاری از مردم جهان را از آن خود دانست زیرا دیگر ما یک دریاچه نیستیم که با حضور چند رودخانه‌ی گل‌آلود، کدر شویم. انقلاب

اسلامی اقیانوسی شده که رودهای گل‌آلود را در آغوش می‌کشد، گل و لایِ آن‌ها را فرو می‌نشاند و آن‌ها را از آن خود می‌کند. این است معنای سعه‌ی صدری که در اهل بیت «علیهم‌السلام» بود و در دشمنانِ به ظاهر مسلمان آن‌ها نبود.^۲

^۲ - به عنوان نمونه خانم «جولیا پطرس» مسیحی الاصل می‌گوید: «با شنیدن پاسخ زیبای سید حسن نصرالله به نامه‌ی مجاهدان مقاومت، به قول خودش «دلش تکان خورد» می‌گوید: «من هم مانند همه‌ی مردم که پیام‌ها و سخنان سید حسن نصرالله را پیگیری می‌کردند، این پیام را شنیدم؛ پیامی که ایشان برای مجاهدان قهرمان در جنوب فرستادند مرا تحت تأثیر قرار داد و به اعماق وجودم راه یافت و احساساتم را دگرگون کرد. شاید این پیام، تنها مرا به گریه و انداشت؛ بلکه میلیون‌ها انسان را منقلب کرد. این پیام، اوج عظمت نصرالله را و افزون بر آن، تواضع و فروتنی واقعی او را نشان داد. این پیام که آقای نصرالله با لحن خاصی آن را بیان کردند، تکان‌دهنده بود. ایشان هنگامی که به رزمندگان مقاومت گفتند که دست و پای شما را می‌بوسم و آنان را رهبر و سرور امت معرفی کردند، از نظر عاطفی و انسانی مردم را تکان و به همگان نوید عزت و سربلندی و سرافرازی داد. این پیام بسیار تأثیرگذار بود و من آن را ضبط و بی‌درنگ از نوار پیاده کردم. به ذهنم رسید که از حزب الله اجازه بگیرم و از آن سرودی بسازم، لذا از تعابیر و اصطلاحاتی که ایشان در پیام خود به کار بردند استفاده کردیم و از آن شعری ساختم ...» آن خانم در آن سرود می‌گوید:

احبائی! احبائی! دوستانم! دوستانم! پیام‌تان را شنیدم، که نشان‌دهنده‌ی سرافرازی و ایمان است. و شما همان‌گونه که گفته‌اید، مردان خدا در میدان جنگید. و شما «وعده‌ی صادق»، و پیروزی قریب‌الوقوع مایید. و شما چون قله‌های سربلند خورشید، در برابر یاغیان، سرکش و نافرمانید. دوستانم! دوستانم! اسیرانِ با همت شما آزاد می‌شوند، و سرزمین‌های اشغالی را شما باز پس می‌گیرید. با مشت‌های گره کرده‌تان، و با خشم مقدس‌تان. خانه‌ها، و آبرومان محفوظ می‌ماند. شما سازندگان تمدن و خیزش ارزش‌هایید. و مانند کاج، نمادِ جاودانگی لبنان، تا همیشه خواهید ماند. شما رمز مجد و عظمت امت ما و رهبران مایید، و تاج سرها، و سروری تنها سزاوار شماست. دوستانم! دوستانم! بر گام‌های نجیب شما بوسه می‌زنم. گام‌هایی که به شرف، شرافت می‌دهند. و صنوبرهای سرزمین‌مان از آب عزتِ آن آبیاری می‌شوند. نهراسید و استوار بمانید. با مقاومت شما، دنیا تغییر می‌کند، و صدای ما به گوش سرنوشت خواهد رسید. (و سرنوشت سر تسلیم فرو خواهد آورد.) به دست شما فردای بهتر و دلپذیرتری می‌آفرینیم. با شما همراه می‌شویم و به پیروزی می‌رسیم.

خانم «جولیا پطرس» مسیحی این‌گونه حماسی برای مقاومت می‌خواند. هنر جذب سید حسن نصرالله و منش متسامح و تکرپذیر حزب الله لبنان است، اما هنر عده‌ای از ما در ایران این است که با برخورداری غیر منطقی، عده‌ای را از دین خارج کنیم. آموختن از حزب الله لبنان عیب؟

۱۱- رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» در راستای حضور فعال و زنده‌ی تاریخ انقلاب اسلامی در ۲۶ تیرماه سال ۹۸ در پیام خود به امام جمعه‌ی هرمزگان می‌فرمایند: «... تقویت جریان انقلابی و جوانان مؤمن و روی گشاده و دست مهربان با عموم طبقات، توصیه‌ی مؤکد اینجانب است.» ملاحظه می‌فرمایید که انقلاب در شرایطی قرار دارد که علاوه بر نظر به جریان انقلابی و جوانان مؤمن، به عموم مردم که جدای از جریان انقلابی و جوانان مؤمن هستند، رویی گشاده و دست مهربانانه دراز می‌کند تا آن‌ها را در برگیرد، زیرا بحمدالله در شرایط تاریخی گشوده‌ای حاضر شده است تا بقیه را نیز از آن خود کند. این آن درسی است که امروز می‌توان از کربلا گرفت تا در عین تأکید بر اسلام، از جمود و تحجّر عبور کرده و سعه‌ی صدری که شأن اسلام است را پاس داشت.

۱۲- تفکر در ادیان، شهودی است، به همان معنایی که قرآن در آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی حج می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» اگر منکران نبوت نظر کنند به سرنوشت ملت‌هایی که نابود شدند، برای آن‌ها قلب‌هایی حاصل می‌شود که به کمک آن تعقل می‌کنند و گوش‌هایی خواهند داشت که حق را می‌شنوند و چشم‌های آن‌ها کور نیست، ولكن قلب‌های آن‌ها که در سینه‌های‌شان است، کور است. یعنی وقتی قلب در صحنه باشد و انسان به کمک قلب تعقل کند، حقیقت را در مظاهر الهی می‌یابد و پیرو آن تعقل می‌کند و آن را به فهم می‌آورد.

در همین رابطه حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» در تفسیر سوره‌ی حمد فرمودند ما در روایات و آیات، واژه‌ی علت و معلول به آن معنا که در فلسفه به کار

می‌رود نداریم، زیرا تنها متوقف‌شدن در مفاهیم - حتی مفهوم خدا و معاد - نوعی غفلت از اُنس با آن‌ها را به میان می‌آورد و انسان را از راهی که حضرت علی «علیه‌السلام» طی کردند، محروم می‌کند آن‌جایی که حضرت می‌فرمایند: «ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ» هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که خدا را قبل از آن و بعد از آن و با آن دیدم. اساساً متوقف‌شدن تنها در مفهوم حقایق نوعی تکبر به وجود می‌آورد و پیرو آن احساس پوچی و نیهیلیسم را به همراه دارد.

۱۳- معنای زندگی در مأواگزیدن در رازها و سنت‌ها است که افق‌های معنایی را مدّ نظر می‌آورد. امویان و سلفی‌گری به کلی از این نحوه‌بودن در غفلت‌اند، چیزی که امروزه ما در فرهنگ مدرنیته و روحیه‌ی پوزیتیویسم و حس‌گرایی با آن روبه‌رو هستیم. پیامبران خدا آمدند تا افق‌های معنایی را در مقابل بشر بکشایند تا انسان برای خود معنا پیدا کند و از احساس پوچی رها شود و کربلا در این راستا توانست فرهنگ‌سازی کند و جهان‌بشری را متوجه‌ی غفلت خود بنماید.

۱۴- هیچ دانش تجربی به خودی خود نمی‌تواند به پرسش‌های بشر که نظر به رازهای عالم دارد، جواب دهد. در رابطه با نظر به رازهای عالم باید بشر راه دیگری در پیش گیرد. راهی که امام حسین «علیه‌السلام» می‌دانند چگونه انسان برای احساس رازهای عالم به کجا باید قدم بگذارد و حضور در فضایی که امام حسین «علیه‌السلام» در مقابل بشر گشودند ناخودآگاه انسان را به «رازآگاهی» می‌کشاند و جهان او را به جهانی گشوده‌تر از جهانی که علم تجربی به میان آورده، سیر می‌دهد.

۱۵- نظر به اسماء الهی در مظاهر، کمک می‌کند جهت عبور از مفاهیمی که حقیقت را نزد انسان در حدّ دانایی پائین می‌آورد و این راهی است جهت عبور از داعشی‌گری و وهابیت امروز، و شمر و عمرسعد و خوارچی‌بودن دیروز. راهی که

امام حسین «علیه السلام» متذکر آن شدند تا انسان خود را در دل حقایق عالم احساس کند.

۱۶- اسلام به عنوان یک حقیقت فراتاریخی، مطابق طلب انسان‌ها و آمادگی روحی آن‌ها در هر تاریخی برای آن‌ها به ظهور می‌آید. وقتی بشر روح تمدنی داشته باشد و خود را جهانی احساس کند، جواب آن روح را مطابق آیه‌ی «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرَّحْمَنُ/ ۲۹) خواهد داد و خداوند با جلوه‌ی اسماء حسنائی که مناسب آن روزگاران است، بشر را تغذیه می‌کند، از آن جهت که در وصف جهانی بودن اسلام فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» (سَبَأُ/ ۲۸) و در دل همین حضور جهانی است که ما را دعوت به ارتباط با حضرت پروردگار در فضای اجتماعی و جمعی می‌کند و می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران/ ۱۰۳) و ملاحظه دارید که روی «جمیعاً» تأکید شده است تا به تحقق جامعه‌ی دینی توجه شود که در هر تاریخی با خداوند مناسب نیاز و طلب زمانه‌ی خود روبه‌رو هستند.

۱۷- عمده توجه به نظام توحیدی و متقن عالم است و نسبتی که ما باید با این عالم برقرار کنیم، به همان شکلی که شریعت الهی در مقابل ما می‌گشاید. با این دید، قرآن با ما گفتگو می‌کند تا بفهمیم ما در عالمی زندگی می‌کنیم که آن عالم نسبت به خوبی‌ها و بدی‌ها، بی‌تفاوت نیست و خداوند از طریق قرآن اعمال و افکاری را که می‌توان به کمک آن‌ها به سلامت در این عالم زندگی کرد و به بهترین صورت به ابدیت منتقل شد را به ما گوشزد می‌نماید. به همان معنایی که می‌فرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مانده/ ۱۶) خداوند به کسانی که به دنبال رضایت او هستند، از طریق قرآن راه‌های سلامت و امنیت و آسایش را

نشان می‌دهد. زیرا از طریق اشارات قرآنی عالم را درست می‌بینیم و در دل عالم هستی، حضور خدا را درک می‌کنیم و جهت تذکر به این امر فرمود: «وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لَتُنْجِزِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (جاثیه/۲۲) خداوند آسمان‌ها و زمین را به نور حق خلق کرده و هرکسی مطابق آنچه در این عالم انجام داده، جزا داده می‌شود و به آن‌ها ظلم نمی‌شود.

سعی بفرمایید بر روی «بالحق» بودنِ خلقت آسمان‌ها و زمین فکر کنید. به انگشتان بنده توجه نمایید که چگونه از طریق نفس ناطقه‌ام حرکت می‌کند و حرکات آن انگشت‌ها جدای از من نیستند، و عملاً شما با حرکات انگشتان بنده با بنده روبه‌رو هستید، علاوه بر آن، نظم و محل انگشتان نسبت به وظیفه‌ای که دارند، حکایت از حضور عالمانه‌ی نفس ناطقه‌ی بنده و به معنای دیگر، حضور عالمانه‌ی خداوند در این صحنه دارد. اگر انگشتان دست، حالتی غیر از این حالت را داشتند عملاً به آن نتیجه‌ای که ما از طریق دست خود می‌خواستیم برسیم، نمی‌رسیدیم. این یعنی شما در این صحنه با صورت علم و حکمت روبه‌روئید و از آن طرف صفات خداوند یعنی علم و حکمت او از او جدا نیست. پس در این صورت هر کمالی که در عالم به ظهور آید، شما در آن صحنه با انوار الهی روبه‌رو خواهید بود. این است معنای آن که می‌فرماید خلقت آسمان‌ها و زمین «بالحق» است، یعنی در هر صحنه‌ای از عالم، خداوند در صحنه است. همان‌طور که حرکات و نظم دست بنده محل ظهور نفس ناطقه‌ی بنده می‌باشد و حیاتی را که مربوط به نفس ناطقه‌ی بنده است به ظهور می‌آورند، همان حیاتی را که خداوند در دوره‌ی جنینی بر بدن جنین دمیده و فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/۲۹) یعنی خداوند با روح، که عالی‌ترین مخلوقات است این بدن را حیات داد و برای آن جسم جنینی مسیری را شکل داد که امروز شما با آن روبه‌رو هستید و حالا همان

روح است که از طریق بدن به ظهور آمده و شما با حیات که مربوط به حضرت حیّ است، روبه‌رو هستید و اگر آن روح برود همه‌ی استحکام بدن درهم می‌ریزد. پس همین حالا این بدن به نور روح، این چنین است که شما ملاحظه می‌کنید و حیاتش به نور حیات حضرت حق می‌باشد و معنی «بالحق» بودن به همین معناست که عالم «بالحق» خلق شده، نه آن که گمان کنیم خداوند عالم را خلق کرده و عالم جدا از حق مسیر خود را می‌رود.

۱۸- علت آن که اصحاب امام حسین «علیه‌السلام» در شب عاشورا با آن حضرت ماندند، با آن که حضرت اذن رفتن به آن‌ها دادند، توجه به حضور در تاریخی بود که حضرت در آن حاضر می‌شدند. خواستند حضور آن حضرت را که حضور «حق‌الیقینی» بود احساس کنند، چیزی که امروز باز از طریق امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» در این تاریخ به ظهور آمد. آن حضور عطایی است به انسان‌هایی که می‌خواهند خود را در هستی احساس کنند و «دانایی» به حقایق را به «دارایی» نسبت به حقایق تبدیل نمایند.

اگر دیروز در شب عاشورا اصحاب التماس می‌کردند که حضرت آن‌ها را از آن حضور محروم نکنند^۳ در تاریخی که با حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» شکل

^۳- پس از آن که، امام بیعت خود را از اصحاب و اهل بیت خود برداشتند و به آنان اجازه رفتن دادند؛ اصحاب آن حضرت هر کدام به نوعی وفاداری و پایداری خود را اعلام داشتند؛ پس از سخنان اهل بیت امام «علیه‌السلام»، مسلم بن عوسجه و پس از او زهیر بن قین برخاسته و گفت: «به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم، باز زنده گردم، و سپس کشته شوم، تا هزار مرتبه، تا خداوند تو و اهل بیت را از کشته شدن در امان دارد! و پس از او بُریر برخاست و گفت: یابن رسول الله! «لقد من الله بک علینا ان نقاتل بین یدیک، تقطع فیک اعضائنا، ثم یکون جدک شفیعا یوم القیامة.» ای پسر رسول خدا! خداوند به واسطه وجود شریف‌تان بر ما منت نهاده است، بدرستی که ما در رکاب شما نبرد می‌کنیم، تا آن‌جا که در راه دفاع از شما اعضای بدنمان تکه تکه شود. پس جد شما در روز قیامت شفیع ما خواهد شد.

گرفت، باز همان صحنه‌ها تکرار شد و سرداران شهیدِ ما با تمام وجود تلاش کردند حضور «حق‌الیقینی» را در این تاریخ بپوشند. معنای حضور در تاریخی که در آن توحید مقابل استکبار قرار می‌گیرد، اصیل‌ترین نحوه‌ی بودن است و بالاترین شکل معنابخشیدن به زندگی است.

۱۹- معنای حضور تاریخی با امام حسین «علیه‌السلام» و قرار گرفتن ذیل اراده‌ی الهی و رهایی از پوچی و تنهایی و نیهیلیسم دوران، با احساس مسئولیت نسبت به جهانی که با امام حسین «علیه‌السلام» و انقلاب اسلامی شکل می‌گیرد، ممکن است. زیرا در آن صورت انسان در معرض الهامات الهی قرار می‌گیرد و از پوچی و تنهایی رها می‌شود، و با تجلیات الهی خود را در بیکرانه‌ی عالم احساس می‌نماید؛ و در این راستاست که حتی آن جوانِ دست‌فروش یعنی آقای عنایت آزرغ که در حادثه‌ی آتش‌گرفتن کلینیک سینا با به خطرانداختن جان خود، جان ۱۱ نفر را نجات می‌دهد، می‌خواهد نسبت به رعایت مسئولیتی که برایش پیش آمده، رهبر خود را ملاقات کند که ملاقات با شخصی است که صورت عزم تاریخی آن جوان است تا با آن ملاقات راه مصمم‌ترین انسانی که می‌شناسد، یعنی حاج قاسم را ادامه دهد، حاج قاسمی که فرشتگان نه‌تنها در کنار آن سردار بزرگ، بلکه در کنار تشییع‌کنندگان او به صحنه آمدند و زمین آن‌ها را به آسمان معنویت وصل کردند، تا در تجربه‌ای آنچنانی راهی که گم‌شده بود را پیدا کنند.

۲۰- بزرگان اهل اندیشه همیشه سعی می‌کرده‌اند از حادثه‌ها معنی هستی‌شناسانه‌ی آن‌ها را در نظر بگیرند و جایگاه حادثه‌ها را در هستی جستجو کنند و نه در میل انسان‌ها و یا اراده‌ی حاکمان. یک مرتبه شما می‌بینید یک جوان متدین

کرمانی چیزی در جانش سروده می‌شود که متوجه می‌گردد، وقتی جنگ ما با عراق تمام شد، قضیه تمام نشده بلکه جبهه‌ی گشوده‌تری در مقابل ما قرار گرفته است و شهید حاج قاسم سلیمانی آن بصیرت را با خلوص خود که آزاد از خودخواهی و خودبینی بود، به دست آورد و لذا بدون گرفتارشدن به پیرایه‌های دنیا، وظیفه‌ی خود را بعد از دفاع مقدس تمام شده ندانست. رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» در منزل آن شهید بیش از همه به خلوص او اشاره کردند و فرمودند: «می‌دانید مردم قدر پدر شما را دانستند و این ناشی از «اخلاص» است؛ این «اخلاص» است. اگر «اخلاص» نباشد، این جور دل‌های مردم متوجه نمی‌شود؛ دل‌ها دست خدا است؛ این که دل‌ها این جور همه متوجه می‌شوند، نشان‌دهنده‌ی این است که یک «اخلاص» بزرگی در آن مرد وجود داشت.»

از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) معنای اخلاص را پرسیدند. حضرت فرمودند: «من از جبرئیل و او از خدا سؤال کرد. خدای سبحان نیز فرمود: «اخلاص»، سرّی است از اسرار من که در دل محبوب خود قرار می‌دهم.» اخلاص، یعنی انگیزه‌ی تصمیم‌گیری‌ها فقط خدا باشد و بس. خلوص، این همه نقش و تأثیر دارد که از حاج قاسم سلیمانی تابلویی بسازد که هیچ کس نمی‌تواند زیبایی آن را انکار کند. با همان خلوص می‌توانید زیبایی‌های عالم را بنگرید و مانند حاج قاسم، حضور داعش در منطقه را چه در عراق و چه در سوریه، راه و میدانی برای به ظهور آوردن زیبایی‌های بندگی می‌یابید و پیرو خلوص آن شهید بود که شما آن‌همه زیبایی را در تشیع پیکر پاک او در جای، جای کشور ملاحظه کردید. آینه‌ای بود جهت به ظهور آمدن عشق مردم به پاکی‌های انسانی که معتقد است نباید به بهانه‌ی آن که بین

بدی‌ها و خوبی‌ها تفاوتی نیست، در این عالم به هر کاری تن داد و نسبت به راه حق حساسیت نشان نداد.

حاج قاسم به صحنه آمد تا با زندگی خود نشان دهد حقایقِ ماورای این جزئیات در این عالم نهفته است. مثل روحی که در یک تابلوی نقاشی، ماورای آن درخت و آن جویبار به ظهور می‌آید و شما می‌توانید از آن الهامیِ روحی و معنوی برای زندگی خود بگیرید. زیرا زیبایی‌ها هرطور که باشند با ما گفتگو می‌کنند و به نحوی معرفت‌بخش هستند، چه رسد به زیبایی‌هایی که خداوند در خلقت خود ظاهر کرده است، البته اگر آن‌ها را هستی‌شناسانه بنگریم و نه با نگاهِ هوس‌آلود. آن سردار بزرگ نشان داد چگونه باید در تاریخی که با حضرت امام «رضوان‌الله تعالی علیه» شروع شده، حاضر شد و به مقام «حق‌الیقینی» رسید. خطراتی در مسیر توحیدی این انقلاب در پیش است که با سیره‌ی آن سردار می‌توان از آن خطرات عبور کرد.

۲۱- وقتی انسان نسبت خود را با حقایق درست تعریف کرد، همواره از طریق تقوا به نحوی از انوار حقایق معنوی و اسماء الهی بهره‌مند می‌شود. ولی اگر طوری دینداری کرد که تنها به امید سعادت در قیامت، قالب عبادات برای او مهم شد، همچنان که عرض شد گرفتار نوعی کینه‌مندی می‌شود زیرا کینه در حالی شکل می‌گیرد که انسان چیزی را بخواهد و نتواند به دست آورد و کربلا، صحنه و تابلویی است برای این دو نوع دینداری. دینداریِ ائمه و یاران آن‌ها علیهم‌السلام که در عبادات خود نظر به حقیقت دارند و کم یا بیش با آن مأنوس می‌شوند و آن دینداری که تنها در حدّ ظاهر عبادات متوقف است و به جهت رویکرد غلط خود هیچ بهره‌ای از حقیقت نصیب خود نمی‌کند.

۲۲- در رابطه با روحیه‌ی امام حسین «علیه‌السلام» برای برگرداندن مردم از کینه به سعه‌ی صدر، حضرت در روز عاشورا چندین خطبه خواندند. از جمله‌ی آن‌ها از

حضرت امام سجاد «علیه السلام» روایت شده است که در روز عاشورا پس از حرکت سپاه دشمن به سوی خیمه‌ها، امام حسین «علیه السلام» شتر خود را خواستند و بر آن سوار شدند و فریاد زدند: «أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَ لَا تَعْجَلُوا حَتَّى أَعْظِمَكُمْ بِمَا يَحِقُّ لَكُمْ عَلَى وَ حَتَّى أُعْذِرَ إِلَيْكُمْ فَإِنْ أُعْطِيتُمُونِي النِّصْفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدُ وَإِنْ لَمْ تُعْطُونِي النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَأَجْمِعُوا رَأْيَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظِرُونِ إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَكَّلُ الصَّالِحِينَ» (ابومخنف، وقعة الطف، ۱۴۱۷ق، ص ۲۰۶) ای مردم! حرف مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی عجله نکنید تا من وظیفه‌ی خود را که موعظه و نصیحت شماس است انجام دهم، تا علت آمدنم را به این سرزمین توضیح دهم. اگر به سخنم گوش دادید و عذر مرا پذیرفتید و با من از در انصاف و عدل وارد شدید، معلوم می‌شود راه سعادت و خوشبختی را دریافته‌اید و دلیلی برای جنگ با من نخواهید داشت، لکن اگر عذر مرا نپذیرفتید و از در انصاف و با من وارد نشدید، آن‌گاه می‌توانید همه دست به دست هم بدهید و بدون مهلت تصمیم باطل‌تان را اجرا کنید، ولی در این صورت دیگر امر بر شما مشتبه نمانده و پشتیبان من آن‌خدایی است که قرآن را نازل کرده و یار و یاور نیکوکاران است.

سپس حمد و ثنای پروردگار را به جا آوردند و به آنچه شایسته بود از او یاد کردند و بر پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» و فرشتگانش و پیامبران درود فرستادند و از هیچ سخنوری پیش از آن و پس از آن، سخنی بلیغ‌تر و رساتر از سخنان امام «علیه السلام» شنیده نشد. آن‌گاه فرمودند: اما بعد، پس نسب و نژاد مرا بسنجید و ببینید من کیستم، آن‌گاه به خود آیید، خویش را سرزنش کنید و بنگرید آیا کشتن من و دریدن پرده‌ی حرمتم برای شما سزاوار است؟ آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند

جانشین او و پسر عمویش و اولین مؤمنی که پیامبر را تصدیق کرد نیست؟ آیا حمزه سیدالشهدا عموی من نیست؟ آیا جعفر بن ابیطالب که با دو بال در بهشت پرواز می‌کند، عموی من نیست؟ آیا نشنیده‌اید که رسول خدا درباره‌ی من و برادرم فرمود: این دو سرور جوانان اهل بهشت هستند؟ اگر سخنان مرا تصدیق می‌کنید حق همین است. و به خدا سوگند از روزی که دانسته‌ام خدا با دروغگوها دشمن است دروغ نگفته‌ام. و اگر مرا تکذیب می‌کنید به یقین در میان شما کسانی هستند که اگر از آنان پرسید شما را به آنچه من گفتم آگاهی دهند. از «جابر بن عبدالله انصاری» پرسید. از «ابا سعید خدری» و «سهل بن سعد ساعدی» و «زید بن ارقم» و «انس بن مالک»، پرسید تا به شما بگویند که این سخن را از پیامبر درباره‌ی من و برادرم شنیده‌اند. آیا این گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از ریختن خون من جلوگیری نمی‌کند؟

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته